

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شعر بی شراب

اثر :

مرحوم حاج آقا محمد تولائی

با مقدمه ی: دکتر عباس بهنیا

تهیه و تنظیم : عباس تولائی

نوبت و تاریخ چاپ: اول- زمستان 1383

شابک: 9-95855-964

تهیه شده جهت انتشار بصورت کتاب الکترونیک

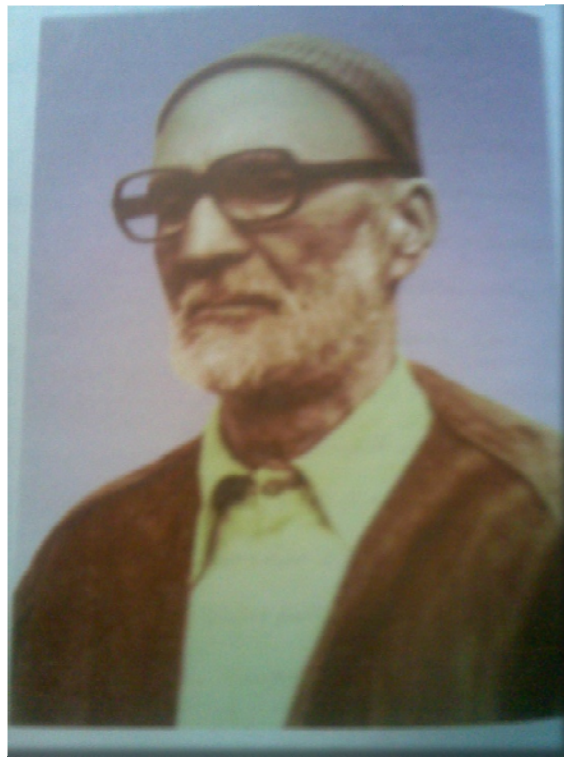
حسین مظفریان

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا

وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

و از میوه های درختان نخل و انگور، مسکرات (ناباک) و روزی خوب و پاکیزه می گیرند در این نشانه‌ی (روشنی) است برای جمعیتی که اندیشه میکنند.

سوره مبارکه نمل آیه 67



مرحوم حاج آقا محمد تولائی

گل نمپنی از گلستان جنان روز جزا

تا توالی در این عالم نیازی بار گل

به پاس قدرشناسی



سالها بود که چاپ و انتشار آثار پدر بزرگوار خود را آرزو داشتم و پیوسته از خداوند مهربان می-خواستم تا مرا در انجام این امر توفیق مرحمت فرماید تا اینکه سرانجام با اصرار دوستان و استادان شعر و سخن بدین کار توفیق یافته و با زحمت فراوان و صرف وقت بسیار اشعار آن مرحوم را که غالباً پراکنده و دور از دسترس بود جمع آوری نموده و در چاپ و انتشار آن همت گماشتم.

در اینجا لازم میدانم تا خصایص و ویژگی های شعر مرحوم پدر را هر چند مختصر در معرض قضاوت و نقد خوانندگان قرار دهم و فرازهایی از طرز فکر و اندیشه وی را تا آنجا که برایم میسر است به محضر ادیبان و سخن شناسان تقدیم کنم.

انس و مصاحبت پدر با قرآن کریم و توجه به معارف قرآنی و احادیث ارادت خالصانه ی او به ائمه اطهار (ع) تا آنجا بود که بازتاب این گرایش و توجه به گونه ای آشکار در شعر و سخن او نمایان است وی به سبب آن که سالها به عنوان مربی و آموزگار قرائت قرآن و اشاعه دهنده ی کلام الهی روزگار خود را سپری کرده بود مسلم است که شعر و سخنش نمیتوانست از این منبع سرشار و بیکران الهی تهی باشد بنابراین آنچه وی در طول سالها عمر خود به عنوان شعر از خود بر جای گذاشته است اگر چه این آثار در مقایسه با شعر دیگر شاعران بسیار اندک است اما در همین مختصر هم میتوان به اشاراتی به گونه ی آشکار یا پنهان که با آیات قرآنی مطابقت دارد پی برد و به اعتقاد راستین او بدین کتاب آسمانی اذعان نمود.

نگر به سوره المومنون به نص صریح که با چه خصلت مومن زغیر مستثنی است

مرحوم پدر بدین نکته آگاه بود و نیک میدانست که در روزگاری بسر میرد که کمتر گوینده ای شعر و سخنش در راه اشاعه ی دین و معارف و اخلاق به کار می برد و افزون بر آن بدین حقیقت واقف بود که هستند کسانی که نه تنها با طرز سخن او موافق نیستند بلکه تا آن جا که بتوانند راه مخالفت با اندیشه و تفکر او را نیز می پیمایند اما وی با استواری و ثبات قدم در راه خود کوشا بود و در برابر چنین واکنشهایی این گونه می سرود که :

در این رویه ندارم غمی زبی مددی سخن برای خدا باشد و خدا با ماست

مرحوم پدر علاوه بر آن که میکوشید تا کلام خود را با آیات قرآن و احادیث نبوی منطبق سازد به سبب ارادت خالصانه ای که به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) داشت در هر مجالی مدح و یا مرثیه سالار شهیدان و دیگر امامان معصوم را نیز چاشنی سخن خود میساخت و در این رهگذر نیز سادگی و صفای باطن و ارادت خالصانه اش را با این خاندان میتوان به روشنی و وضوح درک نمود وی در رثای شهادت دخت گرامی پیامبر. حضرت فاطمه (ع) چنین میسرآید:

آن دری را که بُدی روح امینش دربان	سبب سو ختن از فرقه اشرا بر پیرس
محسن از صدمه در یا زلگد گشت شهید	صدق این واقعه از تخته و مسمار پیرس
سینه و پهلوی زهرا زستم شد مجروح	با دلی غرقه به خون از در و دیوار پیرس
خبر عارض آورده و پهلوی کبود	گر نداری زدل حیدر کرّار پیرس
زین غم احوال دل زار تولائی را	گر نمید انی از این دیده ی خونبار پیرس

مرحوم پدر دستگیری از بینوایان و مستعمندان را وجهه همت خود قرار داده بود و پیوسته به صاحبان زر و زور هشدار میداد تا فقرا را از یاد نبرند و در امداد و دستگیری از آنان بکوشند.

اغنیا را روش جود و سخا باید و نیست	فقرا را صفت صبر و رضا باید و نیست
حاج از مروه مکرر به صفا می تازد	لیک سعیش به ره صدق و صفا باید و نیست
خدمت خلق به هر مرحله نیک است ولی	بنده را هر عمل از بهر خدا باید و نیست

امیدوارم در اداء دینی که از پدر بزرگوار به گردن دارم قدمی برداشته باشم ان شاء الله.

در پایان شایسته است مراتب امتنان خود را به محضر آقایان استاد علی شریف شاعر متدین و فرزانه و آقای سید علی اصغر صائم ادیب و شاعر اندیشمند و استاد احمد فنایی ادیب توانا و فرهنگی باسابقه و مداح و شاعر اهل بیت (ع) آقای حاج غلامحسین احتشام که در تنظیم اشعار مرحوم ابوی با راهنمایی های خود مرا مدیون محبت و لطف خود قرار داده اند ابراز دارم. همچنین از اخوی گرامی آقای حاج حسین تولائی که با همکاری های خود قبول زحمت فرموده و مشوق و راهنمای من در تدوین این کتاب بوده اند سپاسگزاری نمایم همچنین بایسته است از زحمات فراوان استاد دکتر عباس بهنیا که در تصحیح متن و مقدمه‌ی عالمانه و مستدلی که بر کتاب شعر بی شراب نوشته اند و در این راه سعی و کوشش بلیغ مبذول داشته اند صمیمانه تشکر کنم.

ناگفته نماند از زحمات جناب آقای محمودی مدیریت محترم انتشارات دانشوران معاصر و آقای محمد مهدی منصوری عضو انجمن خوشنویسان ایران¹ که در مراحل مختلف کار مرا یاری نموده اند تشکر و قدردانی نمایم و

¹ نسخه اصلی کتاب بصورت خوشنویسی بوده و به خط استاد محمد مهدی منصوری میباشد

سرانجام از خوانندگان گرامی و همه ی دوستان و عزیزانی که درباره ی کتاب حاضر نقد و نظری دارند استدعا میشود با شماره تلفنهای 0251-7712141 یا 0361-4442665 و یا 09131610820 این بنده را قرین منت خود فرمایند.

کاشان - عباس تولائی- اردیبهشت 1383

شعر و شرع و عرش از هم خاستند

تا دو عالم زین سه حرف آراستند

نور گیرد چون زمین از آسمان

زین سه حرف یک صفت از هردو جهان

عطار نیشابوری

شعر و شاعری در گستره ی ایران زمین و در سیر یکهزار ساله ی عمر خویش دستخوش تحولات و دگرگونی های فراوان شده و فراز و نشیب های گوناگون را پشت سر گذاشته است اگر به کتب تذکره و شرح حال شاعران و بطور کلی تاریخ ادبیات این مرز و بوم نظری بیفکنیم هزاران شاعر و گوینده را در رهگذر زمان از نظر می گذرانیم که به جز گروهی که آثارشان کم و بیش برای ما بازمانده از شمار بسیاری از آنان جز نام مبهم و تاریک چیزی بر جای نمانده است.

انگیزه جاودانگی شعر و ماندگاری نام شاعران را منتقدان سخن پارسی از دیر باز در نوشته های خویش بیان داشته و گفته اند که اگر شعر از ویژگیهای راستین خود برخوردار باشد روزگار و ابنای زمان در نگهداشت آن خواهد کوشید و چنانچه از مختصات سخن نیکو به دور باشد چه بسا که چنین سخنی پیش از مرگ شاعر بمیرد و از آن برجای نماند یکی از ویژگیهای ماندگاری سخن، تکیه شاعر بر تقوی و معنویت و به دور بودن از هوی و هوس های نفسانی است سخنوری که با اتکاء به پاکدامنی و نیکو گفتاری سخن خود را پیراسته سازد و از بدآموزی و انحراف به دور باشد سخنش در دراز نای زمان مهر تایید و جاودانگی را به همراه خواهد داشت زیرا پروردگار دانا در قرآن مجید چنین مرزی را برای شاعران مشخص نموده و فرموده است:

(و از شاعران گمراهان پیروی میکنند آیا نمی بینی که آنان در هر تیه و بیابانی سرگردانند و میگویند آنچه را که نمی کنند مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و خداوند را بسیار یاد نمودند)

(قرآن مجید، سوره شعرا-آیه 224)

با توجه به کلام پروردگار بسیاری از سخن سرایان معیارهای شعر راستین را به گونه ای خاص در آثار خویش باز نموده و مشخصه ی شاعر راستین را یادآور شده اند. خاقانی شروانی شاعر بزرگ و قصیده پرداز قرن ششم با توجه به همین آیه مبارکه گفته است:

مرا به منزل الا الذین فرودآور
فرو گشای زمن طمطراق الشعرا

حکیم نظامی گنجوی در مثنوی مخزن الاسرار ابتدا به شاعرانی که گداگونه سخن در ستایش جباران و حاکمان ظالم زمان در برابر زر می فروشند، می تازد و سپس معیار های شاعران واقعی را در سخن خویش به گونه ای استادانه بیان میدارد که بجاست رهنمودهای این سخنور بزرگ پیوسته آویزه ی گوش همه ی سخن سرایان شود تا در ارزشمند سخن خود را به پای خوکان نریزند و سخنشان را به ناپاکی ها و زشتی ها آلوده نگردانند.

سیم کشانی که به زر مرده اند	سکه ی این سیم به زر برده اند
هر که به زر سکه ی چون روز داد	سنگ ستد. در شب افروز داد
آن که سرش زرکش سلطان کشید	باز پسین لقمه ز آهن چشید
و آن که چو سیماب غم زر نخورد	نقره شد و آهن سنجر نخورد
چون سخت شهد شد ارزان مکن	شهد سخن را مگس افشان مکن
تا نکند شرع تو را نامدار	نامزد شعر مشو زینهار
شعر تو را سدره نشانی دهد	سلطنت ملک معانی دهد
شعر بر آرد به امیریت نام	(کالشعرا أمراء الکلام)

خوشبختانه در تاریخ ادبیات ایران با سخن سرایانی چون فردوسی، سنایی، ناصر خسرو، نظامی و روبرو هستیم که مطلقا سخن خویش را به ناپاکی ها نیالوده اند و پیوسته قداست و پاکدامنی شعر، این ودیعه پاک ایزدی را در آثار خویش پاس داشته اند.

تولائی نیز از زمره ی شاعرانی است که اگرچه شعر فراوانی از خود به جا نگذاشته اما از همین مختصر نیز میتوان به روح بلند و قداست و پرهیزگاری وی پی برد و تقوی و تزکیه ی نفس او را از دریچه ی نظمش به مشاهده نشست. شاید انس همیشگی و پایدار تولائی با قرآن کریم و آشنایی با کلام پروردگار، این زلال و پاک گفتاری را در سخن وی به ارمغان آورده باشد زیرا مرحوم تولائی عمری را در اشاعه فرهنگ قرآن و با عنوان معلم و آموزگار این کتاب را به سر آورد وی علاوه بر مهارتی که در فنون تجوید و قرائت قرآن داشت به دو کتاب ارزشمند و بلند پایگاه ، نهج البلاغه و صحیفه سجادیه نیز توجه خاص داشت و درج مضامین قرآن و سخنان گهربار دو اثر ارجمند ذکر شده در جای شعر او دلیل روشنی بر این مدعا است خود در بیتی چنین سروده است:

به نُبی عرضه کن اقوال تولائی را
اگرش سهو و خطا نیست در انکار مباش

نکته ای که شایسته یادآوری است این که اگر به تاریخ شعر و شاعری در کاشان توجهی کنیم و سیر شعر و ادب را در این سرزمین مشاهده نمائیم به موضوع قابل توجهی برخوردیم خورد که آن رواج سرودن شعر مذهبی و مرثیه در میان بیشتر شاعران این دیار از روزگاران گذشته تا دوره ی معاصر است از آنجا که کاشان از دیرباز یکی از مراکز تشیع در خطه ی ایران زمین شهرت داشته و عنوان دارالمومنین را در تاریخ به نام خویش ثبت نموده است شعر و شاعری نیز در این شهر راه و مسیر خاصی را پیموده است و شاعران کاشانی از گذشته های دور کوشیده اند تا آثار خویش را با مدح و مرثیه ی ائمه اطهار(ع) زینت دهند. آری از روزگاری که ایرانیان دین اسلام و به دنبال آن محبت حضرت علی (ع) و خاندان او را از ژرفای جان پذیرا شده اند شاخه مدح و مرثیه بر درخت تناور شعر پارسی رو به رشد نهاده و در این راستا شاعرانی نامدار و بلند آوازه پدیدار شدند که از جمله قدیم ترین آنان می توان به ملاحسن کاشی اشاره کرد.

وی در سده ی هفتم هجری می زیست و شاید بتوان گفت که آثار این شاعر در منقبت خاندان وی به ویژه حضرت مولی الموحدین علی بن ابی طالب (ع) سرآغازی برای ورود شاعران دیگر این دیار در موضوع مدح و مرثیه باشد ملاحسن در آمل مازنداران می زیست اما تژاد او از سوی پدر و نیاکانش به کاشان باز میگردد و از این جهت به ملاحسن کاشی شهرت دارد خود نیز در پایان یکی از قصیده هایش بدین موضوع اشاره میکند.

مولد من آمل و آبشخورم مازندران از ره جد و پدر نسبت به کاشان میرود

در روزگار صفویان که مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران د رتاریخ به ثبت رسیده است سرودن شعر مذهبی به ویژه مدح و مرثیه ی خاندان عصمت و طهارت (ع) بیش از پیش رونق و رواج میگردد و زمینه را برای ظهور شاعر بلند آوازه ی مرثیه سرا یعنی مولانا محتشم کاشانی فراهم میسازد.

محتشم با آن که دیوان اشعاری مشتمل بر قصیده و غزل و دیگر قالبهای شعر دارد اما شهرت وی در ادبیات فارسی به پیشخوانه ی دوازه بند اوست پس از او اگرچه بسیاری از شاعران پارسی گوی کوشینده اند تا راه وی را در مرثیه سرایی بپیمایند اما باید گفت که هیچ یک در این شیوه به وی نرسیده اند تا آنجا که در روزگار ما که بیش از چهارصد سال از زمان فوت محتشم میگذرد هنوز هم دوازه بند او تازگی و طراوت خویش را حفظ نموده و زینت بخش حسینه ها و تکایای حسینی است.

در کاشان نیز گروهی از شاعران شیوه ی محتشم را در سرودن شعر مذهبی و مرثیه پی گرفته اند که از آن جمله میتوان به صباحی بیدگلی یکی از بنیانگذاران مکتب بازگشت اشاره کرد. صباحی با سرودن چهارده بند خویش که به پیروی از محتشم ساخته به حق گوی سبقت را از دیگر شاعران مرثیه سرا ربوده است به هر حال پیروی از شیوه ی محتشم و سرودن شعر مذهبی تا دوران معاصر در کاشان ادامه یافت.

تولائی نیز چون دیگر شاعران هم ولایتی خویش کوشیده است تا مدح و مرثیه ائمه ی طاهرین (ع) را سرلوحه ی سروده های خویش قرار دهد و همان گونه که اشاره شد با الهام از قرآن کریم و اخبار و احادیث نبوی نکات اخلاقی را نیز در آثار خویش به گونه ای آشکار گنجانده است. سالها پیش که گاهی توفیق ملاقات و مصاحبت

با مرحوم تولائی را داشتیم به صراحت از اعتقاد خویش در زمینه شعر سخن می‌گفت وی با استناد به قرآن کریم و دو کتاب نهج البلاغه و صحیفه ی سجادیه و اخبار و احادیث معتبر منقول از ائمه ی اطهار(ع) یکی از نشانه های مومن را اعراض از لغو دانسته و سخنان موهن و لغو را در شعر نادرست و خلاف شرح میدانست:

ز لغو اعراض کردن شرط ایمان است رو بنگر به تصریح کتاب اللّٰه مومن این نشان دارد

و با چنین اعتقادی واژه هایی چون می، مطرب، ساقی و ... را در ردیف کلمات توخالی و لغو قلمداد نموده و سراینندگان این گونه سخنان را از غافلان میدانست.

کلام نغز در وصف می و معشوق از غفلت بدان اندک ندارد سود و بسیاری ضرر دارد

و یا در این بیت میگوید:

زساق و ساعد و ساقی سخن پرداختن تا کی ز لغو اعراض کردن جانا زسر بگذار سودا را

و به دنبال آن در پاسخ کسانی که با چنین اعتقادی موافق نیستند باز به کتاب آسمانی روی می آورد و بدین گونه استدلال میکند:

کسی کو اعتقاد یاهه گویی میکند چون من دلیلی محکم از فرقان و فرمانی از آن دارد

مرحوم تولائی معتقد است که واژه های می، پیاله و ... مفهوم روشنی جز معنی ظاهری خویش ندارند و اگر چنین بود باید نمونه هایی از این گونه الفاظ با مفاهیم ثانوی در قرآن مجید و یا سخنان ائمه ی طاهیرین (ع) نیز مشاهده میشد و به حق در این اعتقاد راسخ و استوار بود و در برابر کسانی که در پی آن بودند تا حقانیتی برای این کلمات ارائه کنند می ایستاد و برهان تولائی همین بود که اگر در اخبار و احادیث چنین تعبیرهایی باشد قابل پذیرفتن است و گرنه در لغو بودن این گونه واژه ها شکی باقی نمی‌ماند.

اگر به کفش نباشد مدافعان از ریگ برای هر حق و باطل حکم، کلام خداست

او در شعر خویش بدین سخن اشاره میکند که گروهی از شاعران در پی توصیف از خط و خال و شراب و ساقی و جام، پای را فراتر نهاده و در محکوم کردن فقیهان راستین (با تقوی) و اهل صلاح نیز کوشیده اند و در نتیجه به کلام اکثر زاهدان و اهل وعظ به یکباره خط بطلان می کشند و جز شعر لغو آمیز خویش همه چیز را باطل و بیهوده می پندارند.

گاه توهین فقیه و زاهد و اهل صلاح گاه تکذیب کلام اهل منبر میکنند

مرحوم حاج محمد تولائی به سال 1275 شمسی در کاشان در خانواده متدین و معتقد دیده به جهان گشود تحصیلات ابتدایی و صرف و نحو را نزد مرحوم حجت الاسلام ملا محمدحسن نحوی کاشانی به پایان برد و از آنجا که به معارف اسلامی به ویژه قرآن کریم علاقه وافر داشت علم قرائت و تجوید را در محضر مرحوم ملا محمدجعفر قاری مشهور به ادیب و دیگر استادان این فن چون مرحوم آیت اله ملا عبدالرسول مدنی فرا گرفت و در این

شیوه سرآمد اقران شد وی با تشکیل جلسات تعلیم قرائت و تجوید ، گروهی شاگرد تربیت نمود و بجاست اگر گفته شود که این علوم به وسیله مرحوم تولائی در کاشان نشر و اشاعه یافته است چه آنان که در این شیوه هم اکنون به مقام استادی رسیده اند خوشه چین خرمن پر فیض دانش آن مرحوم بوده اند تولائی همراه با آموزش قرآن و تجوید به گفتن شعر نیز می پرداخت او در سرودن شعر با توجه به رعایت شیوایی و سلامت سخن، از سادگی در لفظ و معنی بهره میگرفت از تشبیهات و استعارات غامض در شعر دوری میکرد و از آوردن الفاظی که به گونه ای می توانست روح بدآموزی را در خواننده تحریک کند اجتناب مینمود در بیشتر سروده های او اقتباس از قرآن و نشانه ها و تلمیحاتی از این کتاب آسمانی را میتوان بخوبی درک کرد زیرا کسی که عمری را با قرآن به سر برده نمیتواند سخنش از آن سرچشمه فیاض بی نصیب باشد و بیت هایی همانند مضمون این بیت را فراوان در آثار او میتوان یافت

مایه‌ی فضل و شرافت درس قرآن است و بس گر سعادت جویی از آن گلستان بردار گل

وی با الهام از کلام خداوند به دنیا طلبان و زر اندوزان سفله این گونه هشدار میدهد که :

زر و سیمی که بخیلان نمایند انفاق ثمرش سوزش پیشانی و پشت و پهلوست

(آیه 34 و 35 سوره توبه)

از اینکه گاهی شاعران واژه هایی زشت و سخیف را در سخن خویش جای میدهند و زلال سخن را بدان تیره میسازند افسرده میشود و خطاب به آنان میگوید :

تو را گفتار چون شهد است با زهر مکن ضایع که اهل فضل با حنظل نیامیزند، حلوا را

تولائی در همه اصناف سخن از قصیده و مثنوی و رباعی و .. طبع آزمائی کرده اما مشخصه ی ممتاز شعر او را باید در مدایح و مرثی ائمه اطهار(ع) دانست او در منقبت و ستایش مولی الموحدین حضرت علی بن ابی طالب (ع) قصیده ای با مطلع :

کسی کز فضل یزدان دانش و طبع روان دارد فزون تر از توانایان به هر کاری توان دارد

چنین میسر آید:

سخن در مدح سلطانی سزاوار است کز رافت گدای آستانش پا به فرق فرقدان دارد

علی آن کو به میدان چون نهادی پا به پشت زین به گاه رزم ضرغام فلک را زیر ران دارد

وی در شعری با عنوان ((سیری در قرآن)) نام سوره های قرآن را از آغاز تا پایان به ترتیب در قالب یک مثنوی کوتاه به نظم کشیده که کمتر کسی از شعراء بدین کار همت نموده است:

گر لطف خدا تراست شامل قرآن همه دم نما حمایل

آنگاه نساء و مائده دان

حمد و بقره است و آل عمران

ما را زدعا مکن فراموش

.... الناس بخوان چو صاحب هوش

مرحوم تولائی در سرودن شعر اجتماعی و اندرزگونه مهارت داشت و هر کجا فرصتی دست داده خواننده ی خود را با سخنان پند آموز خویش راهنمایی کرده است.

کار ناکرده چه سهل است و چه دشوار بپرس

راه نارفته چو دوراست و چه نزدیک، میوی

ویژگی بارز خلقی و اجتماعی تولائی تواضع و فروتنی فراوان اوست. وی در خطاب به اهل شعر، خویشان را

این گونه معرفی مینماید:

هستم ارباب نظم را خواهان

من نیم اهل فن و شعر ولی

نه مرا تیر باشد و نه کمان

نه مرا جنگ باشد و نه جدال

نه پناهی مراست جز قرآن

نه سلاحی مراست جز اخبار

و در جای دیگر چنین میفرماید: تولائی است در بزم ادیبان بسان قطره ای افتاده در یم

مرحوم تولائی در تاریخ چهارشنبه پنجم شعبان سال 1400 هجری قمری مطابق با 28 خرداد ماه 1359 هجری شمسی دعوت حق را لبیک گفت و مرغ روحش به عالم ملکوت پیوست. وی در مزار فیض کاشان در آرامگاه خانوادگی خویش (دارالسلام اعتمادی) به خاک سپرده شد.

در پایان چند بیت از چکامه ی مرحوم محمود منشی قصیده سرای معاصر را که در ستایش خلق کریم و شعر تولائی است می آورم و سخن خویش را به پایان میبرم:

پارسا مرد خرد پیشه ، تولائی

هله ای مجتمع خوبی و دانایی

پارسائی و خردمندی و دانایی

در وجود تو شد از فضل خدا موجود

معنی معجزانفاس مسیحایی

خلق را از دم جانبخش تو روشن شد

شعر عذب تو دهددرس گوارائی

عجبی نیست اگر چشمه ی حیوان را

که مرا این سره ارثی بود آبائی

به تولای تو می بالم و خود دانی

مدح استاد ادب، طفل الفبایی

عجز دارم زثنای تو که نتواند

به مراد دل احباب همی پائی

در امان از بد ایام ، همی مانی

کاشان ، دی ماه 1374، دکتر عباس بهنیا

تقریظ

اشعار نغز حاج تولائی	دارد اثر زحمت و دانایی
نشأت گرفته از سخن یزدان	اشعار نغز حاج تولائی
اشعار ناب بی دف و چنگ و نی	بی روی و موی شاهد هر جایی
خالی زشائبات می و مطرب	عاری زهر فضیحت و رسوایی
با روحِ اِنَّ اَكْرَمَكُمْ مَأْلُوفٍ	بیگانه از هوای من و مایی
در مکتب حقایق قرآنی	با فکر تابناک اهورایی
قرآن بهین وسیله‌ی ارشاد است	قرآن بود بصیرت و بینایی
دارد هر آنکه الفت با قرآن	یابد مقام رشد و شکوفایی
بگریزد از وساوس نفسانی	بنهد زکف هوا جس دنیایی
ای آنکه بشنوی سخن یزدان	مشنود گر نوای نی و نایی
قرآن رهاندت ز هوای نفس	می بخشدت بزرگی و والایی
مگذار عمر ، بیهده و می کوش	تا علم و فضل خویش بیفزایی
در نزد خلق عزّ و شرف یابی	گر جان به زیور خرد آرایی
بر فرق فرقدان بنهی پا را	گر بر آستان ادب سایه
هان ای پسر که زاده ی اسلامی	ره رو، به راه و شیوهی آبایی

پیمایی و لشوش اروپایی	تا کی ره ارادل آمریکا
تا جان پاک خویش نیالایی	تو از تبار و مرز دلیرانی
جز اعتیاد و نکبت فحشایی	حاصل چه شد ازین می و مستی‌ها
جز لحظه های غلفت و کانایی	کس نسپرد طریق مناهی را
بگذار کاهلی و تن آسایی	دوری کن از پلیدی و پستی‌ها
عشق‌است وعزم و جهدوشکیبایی	شرط موفقیت و پیروزی
تا این دوروز عمر به هوش آیی	بشنو حدیت نغز بزرگان را

کاشان بهمن 1383 علی شریف

هوالعزیز

حسن سبب اول امام دوم سوہ مقتدا، چاره پنچ تن
 جمال و جلال و فصالتش نکو کمال و مقال و فعالش حسن

سیرہی در قرآن

قرآن همه دم نما حمایل	گر لطف خدا تو راست شامل
آن گاه نساء و مائده دان	حمد و بقره است و آل عمران
انفال به توبه گشته ارداف	انعام رسد ز بعد و اعراف

پس یونس و هودو یوسف ورعد	ابراهیم و حُجر آید از بعد
نحل است سپس بنی اسرائیل	کَهف و مریم بخوان به ترتیل
طاها زپس انبیاء اعظم	حج است زمونون مقدم
نور و فرقان بخوان پیایی	میکن شعراء و نمل را طی
بعد از قصص عنکبوت با روم	لقمان نبود زسجده محروم
احزاب و سبا و فاطر آید	یاسین همه دم به خاطر آید
صافات و زمر آید	مومن از آنت رهبر آید
از فصلت ارکنی قرائت	از شورا هم مجو برائت
وآنکه گه زخرف و دخان است	پس جاثیه دان که وقت آنست
احقاف و محمداست و فتح است	دیگر حجرات وقاف طرح است
وآنکه گه ذاریات و طور است	نجم است و قمر گه ظهور است
رحمان گه واقعه است شایان	و آن گاه حدید شد نمایان
هنگام مجادله است و حشر است	پس ممتحنه که گاه و نشر است
صف و جمعه چو شد قرائت	می جو ز منافقون برائت
آنگاه تغابن و طلاق است	تحریم به ملک پر نفاق است
و آن گه قلم است و حاقه دان	هنگام معارج است می دان
نوح و جن و مزمل آید	دهر است به مرسلات فیروز
از بعد نباء که نازعات است	اندر عبس ره نجات است

هر گاه که کورت بخوانی	باید که در انفتار مانی
داری زمطفین نشانی	شاید ره انشقاق دانی
از بعد بروج و طارق اعلاست	آن سوره که در نماز مولاست
الغاشیه دان فجر با میل	و آنگه بلداست و شمس واللیل
آن گاه ضحی و انشراح است	تین است علق گه فلاح است
چون قدر به بینه هویداست	زلزال به عادیات پیداست
القارعه و تکاثر آید	عصر و همزه بخوان که شاید
فیل است وقریش هست وماعون	کوثر گه کافرون ملعون
نصر و لهب ارنکو بخوانی	اخلاص و فلق بود نشانی
الناس بخوان چو صاحب هوش	ما را زدعا مکن فراموش

رسول خدا(ص) فرمودند:

خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ

بهترین شما کسی است که قرآن را فراگیرد و آن را به دیگران بیاموزد

میزان المکمه ، حدیث 16158

مهبط جبریل

می ندانم قصه‌ی میخ و در و دیوار چیست ای دل از آن سینه‌ی گنجینه‌ی اسرار پرس

ظالمی از روی طغیان پهلوئی مجروح کرد	صحت این ماجرا از آهنین مسمار پرس
باب بیت مصطفی و مهبط جبریل را	از چه رو آتش زدند ازشعله های نار پرس
محسن از آسیب درشد کشته و زهرا علیل	گر تو را باور نباشد از در و دیوار پرس
با چه علت رفت زهرا در جوانی زین جهان	از دو بازوی کبود و چهره‌ی گلنار پرس
سر غسل و کفن و دفن دختر خیرالانام	در شب از آه و فغان حیدر کرار پرس
مدفن فرزند پیغمبر چرا معلوم نیست	کشف این اسرار را از فتنه‌ی اشرار پرس
رشته‌ی این ظلم آمد تا به دشت کربلا	زین مصیبت شمه‌ای با دیده‌ی خونبار پرس
میهمانی در کنار دجله عطشان شد شهید	از لب خشک سلیل احمد مختار پرس
ریسمان بستند بر بازوی اولاد رسول	یا به زنجیر آهن از تن تب دار پرس
با تن تب دار شد بر ناقه عریان سوار	حالت بیمار را از زینب افگار پرس
بیش از این کس را نباشد طاقت گفت و شنود	قصه را کوتاه نما و اندک از بسیار پرس
آسمان در ماتم شاه شهید خون گریست	از تولائی مجو از ثابت و سیار پرس

آزادگان

آزادگان به شاه شهید اقتدا کنید	و زاهل جور نفرت خود برملا کنید
باید به دفع ظلم بکوشید هر زمان	آن گه سزد محبت او ادعا کنید
گاه سخن زهزل نمائید اجتناب	تقوی کنید پیشه و ترک هوی کنید
لاتر کنوا شنیده و بسیار خوانده اید	با اهل ظلم و جور مودت چرا کنید

دانی چه بود مقصد هَل مِنْ مُعِينِ شاه	یعنی چو من حمایت دین خدا کنید
یار از برای جنگ نمیخواست آن جناب	میخواست که یاری از روشِ مصطفی کنید
بنگر به قول و فعل ابی الفضل آنکه را	هر دم زشوق بزم عزایش پیا کنید
گفتا مرا حمایتِ دین است آرزو	هر چند هر دو دست ز جسم جدا کنید
خواهید اگر شفاعت زینُ العِبَاد را	بهر خدا عیادتِ هر مبتلا کنید
هر گاه آب سرد بنوشید شیعیان	یاد از لبانِ خشکِ شهِ کربلا کنید
یاران چو رخت بست تولائی از جهان	در خواستِ بهر مغفرتش از خدا کنید

رسول خدا(ص) فرمودند:

حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ

حسین از من است و من از حسین

لباس تقوی

هر آن کس لباس ز تقوی ندارد	در این نشاه سودی ز سودا ندارد
خدایش جُدا کرده از اهل ایمان	ز گفتارِ لغو آن که پروا ندارد
به ایمان و تقوی بود رستگاری	کلامی است روشن معما ندارد
مَپندار شد کهنه احکامِ قرآن	کلامِ حق امروز و فردا ندارد

بودغفلت آن سان که هیچ اطلاعی	ز حال ضعیفان، توانا، ندارد
زخوف ریا ترکِ احسان مفرما	گر او است پنهان و پیدا ندارد
چو زشتی زبدکار دیدی بپوشان	ز اظهار خود گرچه پروا ندارد
چه زشت است گوینده‌ای لب گشاید	کلامی نکو گر مهیا ندارد
پیرس ارندانی پس آن که بیان کن	دریغ از جوابِ تو، دانا ندارد
تولائی از آن تبرا نماید	که با شاهِ مردان تولا ندارد
علی آن قدیری که در ملک هستی	قدر بی رضایش تقاضا ندارد
علی آن امیری که جز قهر و مهرش	حجیم و جنان لفظ و معنا ندارد

قرآن کریم:

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾

مومنان از لغو و بیهودگی رویگردانند.

سوره ی مومنون ، آیه ی 3

شرطِ ایمان

کسی کز فضل یزدان دانش و طبعِ روان دارد فزون تر از توانایان به هر کاری توان دارد

زکات علم تعلیم است و شکر مال بخشایش

زکات نطق گفتار نکو هر کوبیان دارد

زکات حُسن تقوی شکر قدرت عفو چون یوسف

عزیز عصر خود گردد هر آنکس این و آن دارد

کلام نغز در وصف می و معشوق از غفلت

بدان اندک ندارد سود و بسیاری زیان دارد

زلغو اعراض کردن شرط ایمان است ، رو بنگر

به تصریح کتاب الله ، مومن این نشان دارد

کسی کو انتقاد از یاوه گویی می کند چون من

دلیلی محکم از فرقان و فرمانی از آن دارد

سخن در مدح سلطانی سزاوار است کز رفعت

گدای آستانش پا به فرقِ فرقدان دارد

ولی الله اعظم ، آن که اندر محفل و منبر

به نزد ساکت و سائل سَلُونی در لسان دارد

یداللهی که بهر حفظِ دین ، اندر صف هسیجا

زابر از شجاعت قدرت حق را عیان دارد

علی آن کو به میدان چون نهادی پا به پشت زین

به گاه رزم ضرغام فلک را زیرِ ران دارد

به قدرت فاتحِ خیبر وصی و جان پیغمبر

جواز از خالق اکبر به تقسیم جنان دارد

در ادراکس خرد کودن ، زا و صافی زبان الکن

به مدحش هَل آتی روشن خداوند جهان دارد

الا ای ساقی کوثر ، به دشت کربلا بنگر

زقحط آب ، عباست روان از تن روان دارد

حسینت با لبِ عطشان، تنش در خاک و خون غلطان

به قتلش اندر آن میدان، سنان در کف سنان دارد

جوان نو خطش اکبر، شبیه روی پیغمبر

زتیغِ منقذِ ابتر، تنی در خون تپان دارد

علی اصغر از تیر جفای خصم بی ایمان

به خون آغشته حُلُومی به رنگ ارغوان دارد

تبرا جوید از گفتار هزل و عذر خواهد

شعارش شعر نبود گر قوافی شایگان دارد

چهره بی گلنار

هر دل که بود با خبر از فتنه ی اشرار	خون میشود از صحبت میخ و در و دیوار
دردا و دریغا ، گل بستان رسالت	از جور خسان خست و را چهره گلنار
هر لحظه بگوش آیدم آن ناله ی جانسوز	از بانوی بین در و دیوار گرفتار
با پهلوی شکسته و با بازوی خسته	کوشید به دفع ستم قوم ستمکار
آتش زدن مَهبط جبریل امین را	دانند چنین مردم ناپاک سزاوار
فرمود نخواهم ز شما مزد رسالت	ای قوم به جز دوستی عترة اطهار
آوخ که پس از رحلت آن سید کونین	گردید بدل دوستی خصم به آزار
آتش زدن مَهبط جبریل امین را	چون مایه ننگ است مخالف کند انکار
با شوق و لا گفت تولائی محزون	ای وای ز جور و ستم فرقه ی اشرار

قرآن کریم:

قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ

بگو من از شما اجر رسالت جز این نمی فواهم که مودت و محبت مرا در حق فویشاوندان منظور دارید.

سوره ی شوری ، آیه ی 23

مایه‌ی افتخار در دو جهان

در نهاد است هر که را ایمان	ننماید ستیزه با قرآن
آن که اندر نماز خود خاشع	باشد از خوف ایزد منان
مومن است آنکه نگسلد پیوند	مومن است آنکه نشکند پیمان
مومن از لغو میکند اعراض	طبق فرمان قادر سبحان
مردم از چشم و خشم او ایمن	محکم از قول و فعل او ایمان
می و معشوق و ساقی و ساغر	آن که در شعر می کند عنوان
نکند احتراز از فحشاء	نکند اجتناب از هذیان
از خدا و رسول بی خبر است	سخنش مُلهم است از شیطان
خود گر از اهل و دانشی و تمیز	سوره مومنون بخوان و بدان
صحت و سقم هر بیان باید	جان من عرضه داشت با تبیان
هر سخن کو مَبْرهن است و مفید	هست مقبول حضرت منان
سخن نیک گوی تا ماند	مایه ی افتخار در دو جهان
کیستند آنکسان که گفته خدای	مردم گم‌ره‌ند تا بَعِشان
آن که دارد نزاع با تنزیل	آن که دارد فرق از فرقان
می کند هزل و بذله را تاویل	بی دلیل و تناسب و برهان
گر پشیمان شوی ز قول قبیح	هر گناه است قابل غفران
من نیم اهل فن شعر ، ولی	هستم ارباب نظم را خواهان

نه مرا جنگ باشد و نه جدال

نه مرا تیر باشد و نه کمان

نه سلاحی مراست جز اخبار

نه پناهی است مرا جز قرآن

قصه کوتاه کن تولائی

نبود این کلام را پایان

یارب از هر بلیه ایمن دار

در نهاد است هر که را ایمان

رسول خدا(ص) فرمودند:

انَ مِنَ الشَّعْرِ الْمِكْمَةُ

برفی از اشعار کلمت اند.

بهار الانوار ج 79 - ص 290 - الفقیه ج 4 - ص 379

بارگاه سعادت

به بارگاه سعادت برای آن بار است

که در معاش و مدار جهان سبکبار است

نصیحت پدر پیر بشنو ای فرزند

غنمیت است چنان دان که آخرین بار است

نهال سایه فکن باش یا که پُربَر باش

برای سوختن است آن شجر که بی بار است

سخن متین و ثمین گوی هزل و بذله چه سود

تو را که طبع خوش و منطق گُهر بار است

مباش خار و به گلزار دهر چون گل باش

عزیز، آن بود خار هر زمان خوار است

همیشه کم خور و کم گوی تازبون نشوی
به نزد جامعه خوار است هر که پر خوار است
غمین مباش گر آتش فتد به خانه‌ی ظلم
که گر بسوزند اهل ستم سزاوار است
به متن آیه لاترکنوا نگر هر که
بود معین ستمکار، طعمه‌ی ناراست

عمل نما و پس آنکه بگو تولائی

هزار گفته برابر نیم کردار است

استغفار

خوش بود نظم پسندیده و حسن گفتار
خاصه گفتار که همراه بود با رفتار
هر عبارت که بخاطر رسدت کن تحقیق
اگرش هرزه و هذیان نبود در کلک آر
خادم محفل ارباب سخن باش و خصوص
آن که ره بهره‌ی اشعار بود در اشعار
از منافق مشنو پند که خود گمراه است
سخنش گرچه درست است بزن بردیوار
آنکه دم میزند از مطرب و معشوق مدام
گر ارسطوی زمان است ادیبش شمار
دلی آزرده مکن سنگ سر راه مشو
اگر دست رسد خار زیبائی به در آر

آگهی گفت به تادیب تولائی را

باید از گفته‌ی ناکرده نمود استغفار

امام علی (علیه السلام) :

لا تَقُلْ ما لا تَعْلَمُ بَلْ لا تَقُلْ كُلُّ ما تَعْلَمُ

آنچه نمی دانی مگو ، بلکه همه ی آنچه را می دانی هم نگو

نهج البلاغه حکمت 382

پیر جهان دیده

نشوی تا به بلیات گرفتار پیرس	ای پسر از پدر پیر زهر کار پیرس
رمز هر کار خود از واقف آن کار پیرس	بر حذر باش و مجو مشورت از بی خردان
کارناکرده چه سهل است و چه دشوار پیرس	راه نارفته چه دور است و چه نزدیک مپوی
رسم آزادگی از مردم بیدار پیرس	مصلحت بین نبود دیده ی آلوده به خواب
در همه حال ز گفتار و ز کردار پیرس	صحبت پیر جهان دیده غنیمت می دان
تا به غفلت نشوی یار ستمکار پیرس	بشناس آن که جفا کرد بر اولاد رسول
سبب سوختن از فرقه ی آشرار پیرس	آن دری که بُدی روح امینش دربان
صدق این واقعه از تخته و مسمار پیرس	محسن از صدمه ی در، یا زلگدگشت شهید
با دلی غرق به خون از در و دیوار پیرس	سینه و پهلوی زهرا زستم شد مجروح
گر نداری زدل حیدر کرار پیرس	خبر عارض آزرده و پهلوی کبود

زین غم احوال دل زارِ تولائی را

گر نمیدانی از این دیده ی خونبار پیرس

رسول خدا(ص) فرمودند:

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنْنِي: مَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَاءَ هَا فَقَدْ سَاءَ نِي

فاطمه پاره ی تن من است ؛ هر که او را شاد کند مرا شاد کرده و هر که او را غمگین سازد مرا ناراحت کرده است

بهار الانوار ج 43 - ص 39

گلشن دانش

گلستان دانش دین را بود بی خار گل	گر چه اندر گلشنِ دانش بود بسیار گل
تا توانی جان من زان گلستان بردار گل	مایه ی خیر و سعادت درس قرآن است و بس
بی تامل گر ببویی سازدت بیمار گل	در گلستان هر گلی خوش آیدت اندر نظر
دردسر آرد چو ببویی پیش از مقدارِ گل	در معیشت ای دل از اندازه بیرون پامنه
تربیت کن ای پدر تا باشدت آثار گل	نام نیکی در جهان بگذار و فرزند فقیه
تا که در عمری نباشد مایه ی آزار گل	گل فراوان است در دوران ولی باید شناخت
تا تولائی در این عالم نیاری بار گل	گل نچینی از گلستانِ جنان روز جزا
گر سعادت جوئی از آن گلستان بردار گل	مایه ی فضل و شرافت درسِ قرآن است و بس
تا بود ایمان گل و گفتار گل ، رفتار گل	عهد مشکن و ز کلامِ لغو می کن احتراز

رسول خدا(ص) فرمودند:

أَصْدَقُ الْقَوْلِ وَ أَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ وَ أَمْسَنُ الْقَصَصِ كِتَابُ اللَّهِ

راست ترین گفتار و سادّهترین پند و بهترین داستانها کتاب خداست.

بهار الانوار ج 77 - ص 114

تحصیل شرافت

آن که را هرگز نبود از پرده پیدا پیره‌ن	از چه شد در کوچه و بازار یکتا پیره‌ن
آنکه اندر خانه ساق و ساعدش را گس ندید	در خیابانش ز زانو رفته بالا پیره‌ن
تارو پود پیره‌ن هم، همچو تار عنکبوت	تن نمایان است اما نیست پیدا پیره‌ن
کس نمی دانست سر کاسیات عاریات	حالیاً بنمود حل این معما پیره‌ن
جامه بر تن حافظ جان است و ایمان و عفاف	نیست تنها دافع سرما و گرما پیره‌ن
بهر تحصیل شرافت با لباس پرنیان	ناز مفروش و به دست آور ز تقوی پیره‌ن
یاد آر آن روزگاری را که خیاط اجل	بر تن ناز آورد پوشد سراپا پیره‌ن
با کت و پیراهن و پیژامه مردان مجرمند	از چه رو در تن، زنان را نیست، الا پیره‌ن
عاقبت از پیکر پیر و جوان آید برون	گر ز کرباس است یا باشد ز دیبا پیره‌ن
فخر بر ارباب مکن کن تولایی تو را	گر زرنج بازوان گردد مهیا پیره‌ن

رسول خدا(ص) فرمودند:

صِنْفَانِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا، قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَّاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ وَ نِسَاءٌ كَاسِيَّاتٍ عَارِيَّاتٍ مُمِيلَاتٍ مَائِلَاتٍ رُؤْسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ، لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَ لَا يَجِدْنَ رِيحَهَا وَ إِن رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرِهِ كَذَا كَذَا

دو گروه از دوزخیان را (هنوز) من ندیده ام، گروهی که تازیانه هایی مانند دم گاو در دست دارند و مردم را با آن می زنند و (گروه دیگر) زنانی که پوشش دارند اما برهنه اند، سبب انحراف دیگرانند و خود نیز منحرفند، سرهایشان همچو کوهان کج شتر فراسانی است، اینان به بهشت نمی روند و بوی بهشت را که از فاصله پنین و پنان به مشام مرسد استشمام نمیکنند.

میزان الکمه : شماره حدیث 2356 - صحیح مسلم : شماره حدیث 2128

حلال مشکلاتها

چوشد نفس از حقیقت دور، گرداگردِ باطلها	کمند از عالمان پرهیز و آمیزد به جاهلها
چنان ساز جهان سوزی بود فخر هنرمندان	که هر دیوانه را ننگ است از کردار عاقلها
به جای نشر احکام شریعت اهل دانش را	بودنقل می و معشوق و مطرب نقل محفلها
زمستی برخلاف عقل ودین بی پرده میگوید	الا یا ایها الساقی ادرکاسا و ناولها
زبی انصافی ارباب دانش بس عجب دارم	که هر هزال فاسق را شمارندش زکاملها
بنه گفته و در این خاکدان تخم عمل افشان	زسعی باغبانان هر زمان گل روید از گلها

زقهر دوست بی اندازه می ترسانیم واعظ	زمهرش شمه‌ای فرما که بزداید غم از دلها
گرم از هر طرف اندوه ره آرد از آن شادم	که از گرداب غم برهاندم حلال مشکلها
زکیدر هر زمان یک دم مشو ایمن تولائی	به راه دین و ایمان نیز دزدان راست منزلها

قرآن کریم:

وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِّنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

و لباس پرهیزکاری بهتر است این سفتان همه از آیات خداست به شما فرستادیم شاید که خدا را یاد آرید و الطاف بی حد او را فراموش نکنید

سوره اعراف - آیه 26

طبع گوهر زا

مکن اندیشه ی فردای نامعلوم دنیا را	به خاطر آر جانان لحظه ی اموال عقبی را
به شعر شکرین و طبع گوهرزای خود، شاعر	به امرونی دین زینت بیار آن نطق گویا را
زساق و ساعد و ساقی پرداختن تا کی	زلغو اعراض کن جانا زسر بگذار سودا را
زساز مطرب و می چون شود مغز از خرد خالی	به خال هندویی بخشد سمرقند و بخارا را
تورا گفتار چون شهد است بازهرش مکن ضایع	که اهل فضل با حنظل نیامیزند حلوا را
جبین بر خاک سلطان حجازی سای و کمترگو	اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
تبری جوی از گفتار ناهلان تولائی	به دامان ولی الله زن دست تولارا

بهای محبت

هر که بود آگه از بهای محبت	جان گرامی کند فدای محبت
ظلمت ظلم و ستم پدید نگردهد	پرتو اگر افکند ضیای محبت
خشم فروهل زتن بر آر و بیرکن	پیرهن دشمنی . قباى محبت
آفت جان است و رهسپار جهنم	آنکه عداوت کند بجای محبت
دکتر به عاطفت زمهر نویسد	خاطر رنجور را دواى محبت
کودک نوزاد کی رسد به کهولت	گر نبود مادر آشنای محبت
گر بودت پیشه مهربانی و رافت	میرسدت خیر در قفای محبت
زنده بمهر است هر چه هست، توان گفت	کاخ وجود است بر بنای محبت
نور مه و مهر خاطری نکند شاد	گر نبود روشن از بهای محبت

آگه از این نکته شو که بهره بسیار

برده تولائی از ولای محبت

اما صادق(ع):

هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْمُبِّ؟!

آیا دین چیزی جز محبت است؟!

بهار الانوار-ج 69 - ص 237

شرارِ دل

یارب گذار در کفِ من اختیارِ دل	یا قدرتی که سخت بگیرم مهارِ دل
سیرش نه بر مدرا و سکونش نه برقرار	در انقلابم از روش بی قرار دل
در حیرت از بساط وجودم که کاینات	چون نقطه‌ای نهان بوداند اندرکناردل
من بر فراش خفته و او بر فراز عرش	چشم خرد گشای و نگر اقتدار دل
بیرنگ صفحه‌ای است دراو رنگها شگفت	هر لحظه ای عیان شود از ابتکار دل
جانا مکن ملول دلی را که عالمی	سوزد به لحظه ای چو برآید شرار دل
با من اگر حرارت لطفش مدد کند	شاید زآب دیده بشویم غبار دل
جبری نیم که هر عمل زشت خویش را	حکم ازل شمارم و بی اختیار دل
رو الذی یریک، تولائیا بخوان	هردم، که تا مدد کندت کردگار دل

خدا با مااست

دلا زهر متکلم کلام لغو خطاست	اگر زاهل ادب سر زند خطا، اخطاست
زمطرب و می و معشوق هر که راست حدیث	بود معین فساد و مروج فحشاست
زمستی است که گوید کجایی ای مطرب	خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست
به ناپسند گر آلوده نیست از چه سرود	گرم به باده بشوئیدحق بدست شماست
چه سان امین بتوان خواند آن کسی را کو	دم خروس زجیب مبارکش پیداست

مرا به حافظ و امثال او جدالی نیست	به قول مفسده انگیز اعتراض مراست
به نغز بودن گفتار او بود تصدیق	ولی بسا که مقالش و بال روز جزاست
تفال از سخنان وی از طرف گیری است	گواه گر خود آن باشد این چه استفتاست
اگر به کفش نباشد مدافعان را ریگ	برای هر حق و باطل حکم کلام خداست
به قول فصل که گوید وَ مَا هُوَ بِالْهَزَلِ	زهزل و لغو کدامین سخن بود پیداست
نگر به سوره المومنون به نص صریح	که با چه خصلت مومن ز غیر مستثنی است
به سعی و کوشش حنظل نمی شود شیرین	اگر هزار بگوئیم در طبق حلواست
در این رویه ندارم غمی زبی مددی	سخن برای خدا باشد و خدا با ماست
رهین منت منشی بود تولائی	ز لطف اوست که نطق پسر چو من گویاست

از نهج البلاغه (فیض الاسلام قطبه ی 192 ص 64): **ایها الناس لاتستو مشوا فی طریق الهدی لقله اهلہ.**

ای مردم! در راه هدایت و رستگاری از جهت کمی پیروان آن نگران نباشید.

قرآن کریم :

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴿١٣﴾ وَمَا هُوَ بِأَهْزَلٍ ﴿١٤﴾

این قرآن سَفَنی است که حق را از باطل جدا میکند و هرگز شوخی نیست.

سوره ی طارق / 13 و 14

بیان حقایق

گرت نه وسعت مال است و درهم و درمی	زغم رسیده دلی شادمان کن از قدمی
طمع مدار به اکرام خلق و عفو خدای	گرت به نفس نباشد سخایی و کرمی
چو خود جفای کسان را به خویش میپسندی	روا مدار که بر دیگران رود ستمی
زرنج بازوی خود لقمه ای بدست آور	که سر فرود نیاری به پای محتشمی
گدای درگه آن خُسروم که درگه وجود	نعیم هر دو جهانش بود عطای کمی
گر از بیان حقایق زبان بود آکن	میسر است بلاغ از ترشح قلمی
چو در وثاق تو نان است و آبت ، اندر جو	بشو ز خاطر افسردگان غبار غمی
زجهل طعنه به پاکان مزین تولائی	که ممکن است بود بی گناه متهمی

جلوه بی او

هر که را مینگرم روز و شب از دشمن و دوست	هر کجا می گذرم در نظرم جلوه ی اوست
عیب خود بین و زعیب دگران چشم بپوش	هرشد عیب نمای تو چون جان دارش دوست
سعی فرما که در انظار نباش مکروه	زشت زشت است در آئینه و نیکو نیکوست
خاطر آسوده بود همچو من از منت خلق	هر که آسایش او بسته به رنج بازوست
بعد اکرام منه منت و اظهار مکن	مدر آن پرده ی عفت که سزاوار رفوست
مگشا دیده به جایی که نباید دیدن	بر حذر باش که بر مغز رسد آفت پوست
رز و سیمی که بخیلان نمایند انفاق	ثمرش سوزش پیشانی و پشت و پهلوست

رسول فدا(ص) فرمودند:

ارمہ فی من الارض یرحمک فی من السماء

به آنان که در زمین اند ترحم کن تا آن که در آسمان است هم به تو رحم کند

بهار الانوار - ج 77 - ص 167

گلزار جهان

جان فرزند به گلزار جهان خار مباش	آزار کم کن و در نزد کسان خوار مباش
کوش اندر عمل و توشه‌ی خود را به کف آر	بهر آذوقه به دوش دگران بار مباش
حرفه ای نیک به دست آور و با نیت پاک	استقامت کن و سرگشته چو پرگار مباش
گل بی خار جهان مردم بی آزارند	عزت ار می طلبی در پی آزار مباش
خاری از پای بر آور اگر دست رسد	با ضعیفان بنشین یار ستمکار مباش
ناقض عهد مباش و سخن لغو مگو	واصف زلف و رخ و قامت دلداری مباش
ره آموختن آیه و اخبار بی‌پوی	پی اندوختن درهم و دینار مباش
همه دم در پی فرمان خدا باش و رسول	خالی از مهر وی و عترت اطهار مباش

به نبی عرضه کن احوال تولائی را

اگرش سهو و خطا نیست در انکار مباش

راه اصلاح بشر

اغنيا را روش جود و سخا بايد و نيست	فقرا را صفت صبر و رضا بايد و نيست
حاج از مرده مكرر به صفا مي تازد	ليك سعيش به ره صدق و صفا بايد و نيست
رمي و قرباني و هدي است به صحراي منا	كشتن نفس بد انديش دغا بايد و نيست
خدمت خلق به هر محله نيك است ولي	بنده ره هر عمل از بهر خدا بايد و نيست
راه اصلاح بشر پيروي قرآن است	حيف كاسودگي راهنما بايد و نيست
انبيا رمز سعادت به صراحت گفتند	قائدي صاحب گوش شنوا بايد و نيست

پيري از روي نصيحت به تولائي گفت

كه بهر هر كار تو دوري زريا بايد و نيست

قرآن كريم:

قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ

بگو قرآن براي اهل ايمان مايه ي هدايت و شفاست.

سوره فصلت آيه 44

مس دو ساله

صبا اگر گذرت اوفتاد در شيراز بگو به حافظ خوش لهجه سخن پرواز

تو را كه شهد سخن آبرو ببرد از قند تو را كه سحرييان جفت گشت با اعجاز

به نظم نغز شدی از سخنوران ممتاز	به شکر آن که تو را داده اند طبع روان
پی مصالح دین مطلبی کنی ابراز	روا بود که به تبلیغ شرح پردازی
بیا و کشتی ما در شط شراب انداز	اگر شراب خوری در خفا بنوش و مگو
بجان خویش بگو با چه گشته‌ای دمساز	به مزد طعنه زدن بر فقیه و زاهدو شیخ
تو راز کوثر و حور و قصور دارد باز	می دو ساله و محبوب چهارده ساله
به انتقاد کسان قصه را مساز دراز	چو کوتاه است عقول کسان تولائی

نصیحت به فرزند

درخت وجود مرا برگ و بار	حسین ای زمن بهترین یادگار
که اندر دو عالم نبینی گزند	نکوکار باش و نگهدار پند
که اینش بود مقصد از آن خبر	بدیم حدیثی ز خیرالبشر
کن اندر عمل جهد و در انتشار	بیاموز علم و به خاطر سپار
مکن لاجرم خلق را تلخ کام	چو شیرینی دهر خواهی مدام
چو در گفتن آئی سخن را بسنج	ز گفتار دانا و نادان مرنج
به دست آر دل تا شوی ارجمند	به دستار و شاپو مشو پای بند
زیبچاره ای لحظه ای یاد کن	چو دستت رسد خاطری شادکن
قناعت گزین تا توانگر شوی	فروت نشین تا فراتر شوی
به فقر و مشقت نگر خویش را	میازار درویش دل ریش را
کند مضطرو او شود شهریار	که شاید زمانی تو را روزگار

قرآن کریم :

وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ ^ط

و نیکی کن همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است

سوره ی قصص - آیه 77

رضای دوست

رفیق ار اهل تقوا نیست جانا، کن زخوددورش	وگر کوس سلیمانی زند پندار چون مورش
زابراهیم آزر یادگاری کعبه می ماند	ولی آثاری از نمرود نبود بازار و زورش
به دفع غرق فرزندش زیزدان نو خواهان شد	خطاب لیس من اهلک شنید و کرد مقهورش
بزور قول نامشروع کیفر را فزون سازد	از آن افعال مردودی که میدارند مستورش
زاشعار فساد انگیز بگریز از خردمندی	به قرآن آشنا شو تا هدایت گردی از نورش
ادیان شهد نوشید و مفرماید چون حافظ	شراب تلخ میخواهم که مردافکن بود زورش
رضای دوست جوئی دل زمهر غیرخالی کن	که چون انباز نبود، خانه را دارند معمورش
چنان با غم قرین از فرط عصیان شد تولائی	که جز با وعدهی غفران نشاید ساخت مسرورش

با اهل ستم هر که نگردد انباز	شاید زسعادتش دری گردد باز
میگفت همی به دام صیادی باز	هر کس که ستم کند ستم بیند باز

بهار عمر

بهار عمر گذشت و رسید موسم دی	اگر چه پیر و جوان را اجل بود در پی
طریق مردم عقبی طلب گزین هر چند	عجوز دهر همی گویدت الی الی
تو را که مال فروان بود طمع تا چند	تو را که عمر به پایان بودامل تای کی؟
به دست سفله اگر اوفتد زمام امور	وفا و عهد و مروت طمع مدار از وی
اگر مطیع خدایی و پادشاه حجاز	بود امید که ایمن شوی زفته ی ری
چو سیم و زربودت بهره ای رسان به کسان	فان بخلت بها انما جزاء الکی
صبا به حافظ شیراز از تولائی	بگو که بهره چه باشد تو را زمطرب و می

رسول خدا(ص) فرمودند:

کن علی عمرک اشع منک علی درهمک و دیناری

برای عمر خود از درهم و دینارت هر یمن تر باش

بهار الانوار - ج 77 - ص 76

سعادت دو جهان

زروری صدق اگر بندگی کند انسان	مسلم است مقامش فزون شود زملک
بشر به شهوت و آز و غضب گرفتار است	ملک زحرص و هوا و هوس بود منفک
سعادت دو جهان در قناعت و تقوی است	خوش آنکه این صفت نیک باشدش مسلک

هر آنکه ملک کسان را گرفت و گفتالی	بگو مبال پشیمانی و وبالش لک
هلاکت بشر از آز و نخوت است دریغ	که مانه ایم به فکر فرار زین مهلک
برای مردم قانع قلیل بسیار است	به چشم اهل طمع بحر و بر بود اندک
زرشتی عمل از فضل حق مشو نومید	تو راست آیه لاتقنطوا بهین مدرک
کنار روضه شاه نجف تولائی	گرت نصیب شود رخ متاب ز آن منسک

غصب فدک

زندگانی در جهان اینقدرها دشوار نیست	خوی زشت ناروا را گر کنیم از خویش فک
حادثات دهر را بر خویشتن هموار گیر	گر تو را در کمت خلاق عالم نیست شک
ناوائی های دوران جمله از افعال ماست	چرخ را تقصیر نبود جور ناید از فلک
آنکه عز خود همی جوید زدلّ دیگران	نام او را باید از لوح شرافت کرد حک
من نمیدانم چه خواهد گفت در روز جزا	آنکه احکام خدا را ترک گوید یک به یک
دوستی با دشمنان شاه مظلومان مکن	ای که گویی هر زمان یا لیتنا کنا مَعک
جور بر اولاد احمد نی به زهرا بود و بس	ظلم منع (خُمس) کمتر نیست از غصبِ فدک
ای برادر سهمی از اموال را با خود ببر	حاصلی نبود برای من یموت از ما ترک
گر مطیع امر یزدانی میندیش از حساب	زر خالص هر که را باشد نترسد از محک

غرق بحرِ مهرِ حیدر شو تولائی که حال

می کند تغییر چون اجسام افتد در نمک

قرآن کریم:

وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ

... و توشه برگیرید که بهترین توشه تقوی است

سوره ی بقره آیه 197

نکوهش یاوه گویان

یاوه گویان وصف روی و موی دلبر میکنند	روز و شب ترویج از فحشا و منکر میکنند
وردشان تعریف ساق و ساقی ساغر مدام	آنچه را مستور باید داشت مظهر میکنند
از می و مطر همی گویند نزد خاص و عام	خط و خال امردان را زیب دفتر میکنند
گاه توهین فقیه و زاهد و اهل صلاح	گاه تکذیب کلام اهل منبر میکنند
آفرین بر آن ادیبانی که اندر هر مقام	با سخن ترویج از احکام داور میکنند
ناتوانان غم مدارید از تهی دستی که آنک	بیشتر افساد را قوم توانگر میکنند
خوش مگردان یارب احوال کسان کز بهر سود	خلق را اسباب بدبختی مهیا میکنند
گر به گفتار تولائی نمایند اعتراض	منکر خشنرد و خصمی با پیمبر میکنند

آن قوم که در قلوب دارند امراض هر حق که شنیدند نمودند اغماض

آنان که بقول فصل ایمان دارند از لغو و فساد می نمایند اعراض

شود قاریان را به جنت قرار

عزیزان چو بگذشتم از این جهان	زمن یاد آرید در هر زمان
تولائیم خادم بزمستان	که بودم همی تابع غرمتان
به اهل قرائت رفیق شفیق	به تنزیل و تجوید قرآن دقیق
اگر خاکِ من شد گذرگاهتان	بگوئید رحمت زحق بر فلان
امید است از فضل پروردگار	که این حوزه ماند همی برقرار
شما ای رفیقان نیکو سیر	بکوشید قدری از این بیشتر
به بزم قرائت همی رو کنید	گلی از گلستان آن بو کنید
از این گلستان گلشنی در جهان	ندیدم به جان همه دوستان
ندائی که قاریان در فضاست	کجا محو از درگه کبریاست
به هر جا تلاوت شود آیه‌ای	شود قاریان را به جنت قرار

رسول خدا(ص) فرمودند:

اَلْمُؤْمِنُ اِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ فَتَحَ اللهُ عَلَيْهِ ابْوَابَ الرَّحْمَةِ

آنگاه که مومن قرآن می خواند خداوند درهای رحمت را به روی او می‌گشاید

بهار الانوار - ج 92 - ص 18

مسجد ای اهل طرب میخانه نیست

احتشامی ^۱ با تولائی بگو	بیش از این خود را مداراند رمَحَن
اهل کردن عنصر نا اهل را	نیست ممکن با هزاران فوت و فن
شخص مداحی که میگفتی نکوست	اشتباهی از شما بود این سخن
باز ساقی را مخاطب می کنند	پای منبر در حضور مرد و زن
مسجد ای اهل طرب میخانه نیست	شرم دارید از خدایِ ذُوالمِنَن
من ندانم چیست رفتارش به غیب	آن که این گفتار دارد در علن
مسجد از بهر رواج دین بود	نه برای مستی و می خواستن
هست منبر خاصّه اهل صلاح	نه سزای هر پلید بی ثمن
گر به مجلس نیستی تا بشنوی	صوتشان ضبط است با لحن حسن
این چنین گویندگان را حق بود	دست قدرت گر ببندد شان دهن
عمر خود ضایع مگردان ای عزیز	گوش بگشا و سخن بشنو زمن
جان من بنشین و با خود شان گذار	تا بمانند از جهالت در لجن

قرآن چه شود قرائت ای صامب هوش	امر است که بشنویم و باشییم فموش
چون فاستمعوا و انصتوا امر فداست	ای بنده تو در اطاعت امر بکوش

^۱ آقای حاج غلامحسین احتشام از شعرای کاشان و یکی از دوستان و همفکران مرحوم تولائی بوده و هستند و هم اکنون مسئول

جلسه‌ی ادبی محتشم کاشان میباشند

باده پرست

آنکه با قول و غزل خاطر پاکان را خست	رخت بر بست ز فضل و زادب قدر شکست
حیف کان طبع خداداد و مفاهیم بلند	گشته آلوده به الفاظ خراباتی و پست
لغو و ترویج فساد است و مَهیج سخنش	آن که نبود به موازین شریعت پابست
آنکه در وصف نگارش علنی می گوید	زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
عاشقان را کند اعلام که آن ماه بُود	پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست
صبح تا شام نگارش به کجا رفت که گفت	نیمه شب یار به بالین من آمد، بنشست
پرده عصمت از این گونه عبارات درید	رشته‌ی عفت از این گونه جسارات گسست
ره آن رند میوئید که خود می گوید	مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
گر لب آلوده به می عذر گناهِش این بود	که جز این تحفه ندادند به ما روز الست
((آنچه او ریخت به پیمانه‌ی ما نوشیدیم	اگر از خمر بهشت است و گر از باده‌ی مست))
سخن لغو تو در مذهب ما نیست درست	قل لنا الفصل ایا قائل من این درست
خبرت نیست گر از واجتنبوا قول الزور	رو نظر کن اگرت آگهی از قرآن هست
روش و راه علی پوی که در روز حساب	هر که را نیست ولایش زبلا نتوان رست
باید از مردم آلوده‌ی نا اهل بُرید	وانکه را طاعت و تقوی است به مهرش پیوست
مُنکرِ حُرمتِ می را ز تولائی پُرس	حق پرست است به فتوایِ تو یا باده پرست

قرآن کریم:

وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ

از سخن باطل بپرهیزید.

سوره‌ی حج آیه‌ی 30

بزم مداحان¹

عزیزان را مبارک باد مقدم	به بزم خاص مداحان کاشان
نکو فرو شکوهی شد فراهم	به محفل از ورودِ اهل دانش
خصوصا فرو شکوهی شد فراهم	شدیم از مقدمِ خوبان سر افراز
بگوش از مردمک خیراست مقدم	قدم بر چشم ما بنهاد و آید
وفا و مهر با هم گشته توام	دراین محفل نکو بنگر که بینی
زلطفِ میهمانان مُکرم	روان میزبانان است خُرسند
خداوند این صفا را سازد ادوم	صفا در حزبِ مداحان هویداست
خدا را در نظر دارند هر دم	زیاد حق نمی گردند غافل
سخن های نکو باهزل منظم	چه خوش باشد نگردد شاعران را
به قرآن آیت و نصی است محکم	زلغو اعراض کردن امر حق است

¹ شاعر، این قطعه‌ی زیبا را به پاس احترام و خیر مقدم به ذاکر مخلص اهل بیت علیهم السلام مرحوم حاج ملاحسین مولوی قمی (شیخ‌الذاکرین) که سالها پیش در یکی از سفرهای خود در انجمن ادبی محتشم کاشان شرکت کرده بود، سروده است.

چرا آلوده گردد قوتِ باسَمّ

جوانان را به سوی دارمُظَلَم

نگویم از کجا گردیده مُلهم

بسان قطره ای افتاده در یَم

عبارات منظم قوتِ جان است

غزل های مَهیج می دهد سوق

به وصف زلف و خط و خال اشعار

تولائی است در بزم ادیبان

انتخاب گل

آری به مکتب ار بود آموزگار گل

در باغ و راغ نیست بغیر از بهار گل

جانا زگلشن دگران بر مدار گل

بی شبهه اوفتد زتو در چنگ خار گل

کن ای پسر به ویژه ای خود اختیار گل

نخلی بکار تا بودت یادگار گل

ترسم که اوفتد زتو در چنگ خار گل

کِشتی طمع مدار که آید به بار گل

آری به مکتب ار بود آموزگار گل

دانی چگونه گردد به گل هزار گل

گلزار دین ودانش همواره پر گل است

خواهی که گلشن تو ز آفت بود مصون

بوئی اگر به غفلت از گلستان کس

تا ننگری زحسرت به گلزار دیگران

در بوستان دهر گرت دست میرسد

در گلستان کس به خیانت نظر مکن

در گلستان دهر تولائی ار تو خار

آیا نبود بهره ای یک گل هزار گل

رباعیات

شه با حرم برهنه در سیر و سلوک

مصباح هدایتند در شهر و بلوک

پس سیرت جمله مردمان معلوم است

در جمله الناس علی دین ملوک

آن قوم که در قلوب دارند امراض

هر حق که شیندند نمودند اغماض

آنان که به قول فصل ایمان دارند

از لغو و فساد می نمایند اعراض

مگذار به هرزه پا به ایوان کسی

منشین به کنار خوان احسان کسی

بانان جوین بساز و از روی طمع

پیزر مگذار زیر پالان کسی

ما را خبری نیست زاسرار وجود

نه واقف غیبیم و نه آگه زشهود

خواهی که چو ابلیس نگردی مردود

همواره مطیع محض میباید بود

قرآن خوانند و ما به صحبت مشغول

هستیم یقین به روز محشر مسئول

در فاستمعوا و انصتوا باش مطیع

شایدکه شوی رحمت حق را مشمول

هر گاه شود خوانده کلام یزدان

صحبت کردن بود کمال نقصان

رو فاستمعوا و انصتوا را برخوان

از من اگر این سخن نداری باور

هرگز نشوی زطالع خود نگران

گر صبح و مسا شوی به قران نگران

آسان و فراهم است و ارزان نه گران

تعلیم و تعلم کلام سبحان

گفت دانی چه گروهی نبود اهل نجات

صبحدم هاتفی از غیب به هنگام صلاه

هر که بر آل محمد نفرستد صلوات

در نماز از پی توحید خداوند ودود

دو بیته

گر بگویندت زیزدان، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

گر صفات ذات پرسد گوی اللَّهُ الصَّمَدُ

لَمْ يَلِدْ هَسْت و لَمْ يُولَدْ نَدَارِدِ ابْن و أَب

وصف بی مانندیش گو لَمْ يَكُنْ كُفُوًا أَحَدٌ

قطعه

در اندرون مُجره شب تا راز سمر
بی سهو و اشتباه فبر می دهد فروس
پرباه و باحمیّت و کم فواب و جفت دوست
دستور زندگی به بشر می دهد فروس

درباره ی کتاب آب حیات – تالیف آیت الله العظمی ملا عبدالرسول مدنی (ره)

کتابی است مُتقن، کلامی مبین	مقالی است روشن، بیانی متین
سمائی است هراخترش ماهسان	فضائی است هرذره اش مهرگین
ریاضی است پُر لاله و نسترن	محیطی است هرقطره دُرّی ثمین
دل از شوق سیرش برآورده سر	به نظاره از چشم اهل یقین
الا ای نماینده ی راه حق	الا ای فرازنده ی مسلمین
ادیب فرهمند عبدالرسول	مطیع خداوند جان آفرین
سپهر اصالت محیط علوم	جهان شرافت امام امین
سراج حقیقت پرستار شرع	رواج طریقت نگهبان دین

تو را فضل استاده در آستان	بر آورده دست ادب ز آستین
بزی تا به دوران بود مهر و ماه	بمان تا که باشد شهو و سنین
محب تو را شهد شادی به کام	عدوی تو را در جگر زهر کین
چو پرسند تاریخ تحریر گوی	بکوشند کآب حیاتی است این

1355

تاریخ فوت مرحوم میرزا حسن فنائی (ره)

ای دل بکوش نیک در این دیر پُرمال	در کار خیر تا بودت روح در بدن
انفاق کن به خلق به مقدار وسع خویش	انفاق کن به جامعه در سِرو در علن
چون جای زیست نیست در این منزل خراب	باید نمود سعی در آبادی وطن
سوی وطن شتافت فنایی از این جهان	شد رهسپار دار بقا میرزا حسن

ماده تاریخ فوت مرحوم آقا خلیل الله مدنی (ره)

حیف کز بی مهری ایام رفت	ماه بُرج معرفت نفس اصیل
نور چشم حضرت عبد الرسول	جامع علم و عمل آقا خلیل
آنکه بودی علم و حکمت را نژاد	آنکه بودی آیت الله را سلیل
آنکه بودی در شرافت بی مثال	آنکه بودی در عدالت بی عدیل
در هزارو سیصد و پنجاه و هشت	کرد زین دار فنا عزم رحیل
سوم ذیقعدہ عصر جمعه گشت	جبرئیلش جانب جنت دلیل

تاریخ فوت مرحوم حاج آقا ماشاء الله مدنی (ره)

این جهان خانه رنج است و الم	نبود جایگه امن و قرار
خرم آنکس که در این کهنه رباط	ماند از او اثری از آثار
حاج با عاطفه ماشاء الله	مدنی شهرت و نیکو رفتار
شد ز هجرت چو هزار و سیصد	هشت و هشتاد فزون گاه شمار
روح پاکش شد از این عالم خاک	سوی فردوس برین راهسپار
در جهان بود شفیق نیکان	در جهان باد رفیق ابرار
(مدنی شهرت ماشاء الله)	نام تاریخ بود گاه شمار

1388هـ ق

تاریخ فوت مرحوم استاد حسینعلی منشی شاعر معاصر کاشان را در قالب ذیل چنین سروده است:

چون شدند زسیصد و سیصدش از هزار	از گلستان علم و ادب شد نهان هزار
از بوستان دانش سوی روان، روان	یا کوبی ز فضل شدش گاه استتار
نتوان در این سرا چه فانی مقیم بود	باید به سوی دار بقا گشت رهسپار
آن قدرتی که از عدم آورد در وجود	در بردن از جهان به جنان دارد اختیار
از مرگ چاره‌ای نیست چون خیرالانام را	آمد خطاب (انک میت ¹) ز کردگار
باشد برای اهل صلاح این سفر بخیر	نه دهر بیقرار و نه چرخ است کجمدار
(منشی) که بود منبع آداب فهم و فضل	(منشی ¹) که باود منشأ ابداع و ابتکار

¹ این عبارت بخشی از آیه 30 سوره زمر است که میفرماید ((إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)) تو میمیری و آنها نیز خواهند مرد

از منشیئی نتایج منشی همی کنند	کاشانیان به مردم هر شهر افتخار
(منشی) محیط دانش و رافت شد از جهان	آن کو به ملک علم و ادب بود شهریار
در این جهان ایاب و ذهابش مبارک است	آن را که شد نتیجه (محمود) یادگار
نخل وجود منشی اگر شد به جای ماند	شاخی از او که در همه فصلش بود ثمار
آن عنصر شریف نهان شد زما ولی	پیدا بود مقال مفیدش به هر دیار
نیم آبان و پنجم ماه صیام کرد	عزم جنان و زاد رهش مهر هشت و چار
منشی شد از جهان بجنان با دوصد شعف	چون شدند زسیصد و سیصد شداز هزار
تاریخ این رزیّه (تولائی) از الم	مبهوت ماند گر جملش نبود آشکار

تاریخ فوت مرحوم سید علی رضوی پنداسی (ره)

ای دل گرت زدست برآید از این جهان	بردار بهره تا بودت روح در بدن
واحسرتا که مگذرد سال و ماه و عمر	مائیم جمله غافل از احوال خویشتن
رفت از جهان بسوی جنان عنصری شریف	سید علی که بود سلیل ابوالحسن
فرزند سید احمد کز روی صدق بود	پیوسته را اطاعت غفار ذالمنن
همواره بود ورد زبانش کلام حق	نگشود بهر گفتن لغو و خطا دهن
در صبح جمعه آخر ذیقعه الحرام	بنمود از دیار فنا روی در وطن
اندر هزار و سیصد و هشتاد و هفت شد	از فرقتش به دل دوستان حزن

1 منظور، فرزند مرحوم حسینعلی منشی، آقای محمود منشی است

تاریخ فوت مرحوم جناب شیخ محمد موذن (ره)

فغان و آه که از گردش سپهر کبود	هماره جامه ماتم فرو بَرند به نیل
جناب شیخ محمد موذن اسلام	که در وفا و امانت گسّش نبود بدیل
ندای ارجعی آن نفس مطمئنه شنید	نمود از پی اجرای امر حق تعجیل
هزار و سیصد باشفت و هشت از هجرت	گذشت و کردبه دارالسلام عزم رحیل

تاریخ فوت مرحوم حاج آقا محمود نیکنام (مشگانی) (ره)

جانا در این سرای غم افزا چنان بمان	کز رفتن تو خلق نگردد شادمان
اعمال نیک آور و ایمان که روز حشر	آنها دهد ثمر که هم این دارد و هم آن
ایمان بی عمل ندهد سود هیچ گاه	افعال نیک را بود ایمان نگاهبان
حاجی بلند مرتبه محمود نیک نام	با نام نیک رفته از این کهنه خاکدان
روز دوشنبه هفتم ماه رجب زدند	در مهرماه مُهرِ خموشیش بر دهان
سال هزار و سیصد و هشتاد و هشت شد	زین عاریت سرا سوی فردوس جاودان

تاریخ رحلت مرحوم آیت الله سید محمد علوی رحمت الله علیه (معروف به آسید محمد باغ)

سروی بنام که از چمن فضل شد روان	کامد بهار گلشن اسلام را خزان
از آسمان علم درخشنده اختری	در خاک تیره از روش چرخ شد نهان
مهری شد از سپهر سیادت که چون هلال	شد پشت چرخ ازالم فرقتش کمان

یعنی محمد علوی پیشوای دین	سوی جنان شتافت از این عاریت مکان
آن منبع فضائل و آن معدن علوم	آن مشعل هدایت و آن مفخر زمان
رفت از جهان و بُرد زما قدر و اعتبار	رفت از جهان و رفت زما طاقت و توان
او رفت و در مصیبتش از ما بجای ماند	دل‌های داغ‌دیده و چشمان خون فشان
در علم و حلم و عدل نبودی کسّش قرین	در طبع و خلق و خوی نبودی کسّش نشان
از ما درود نیست سزاوار آن جناب	از حق سلام باد بر آن نازنین روان
آن نفس مطمئنّه زحق ارجعی شنید	لیک گفت و رفت به فردوس جاودان
فَارَقْتَنَا وَ كُنْتَ لَنَا خَيْرُ صَاحِبٍ	رَافَقْتَنَا بِالرَّسُولِ وَ بَادَرْتَ فِي الْجَنَانِ
تاریخ این رزیه تولائی از الم	مبهوت بود و از جُمَل او را نشد عیان
بنوشت هفده مه شوال سوی خُلد	اندر هزار و سیصد شصت و دو شد روان

تاریخ وفات مرحوم مغفور خلد آشیان حاج سید محمود حسینی (سراجی) کاشانی

دهم ذیقعه ی 1384 هجری

در این ویران سرای سُست بنیاد	نماند خاطری پیوسته خشنود
زتن نتوان لباس غم برون کرد	زدل نتوان غبار غصه بزود
مطیع حق رواج دین احمد	سراج شرع حاجی سیّد محمود
به عمر خود دلی از کس نیازرد	به لوث معصیت دامن نیالود
به روز دهم ذیقعه با شوق	جهان و دوستان را گفت بدرود

چو از هجرت چهارش باید افزود

هزار و سیصد و هشتاد بگذشت

به سوی باغ رضوان بال بگشود

روان پاکش از این عالم خاک

بمناسبت درگذشت مرحوم مغفور حاج آقا محمد تولایی (طیب الله ثراه)

از استاد علی شریف

رفت آنکه او ادیب و سخندان بود

رفت آن که او معلم قرآن بود

شد اختری که چون مه تابان بود

در مهبط اجل ز سپهر فضل

حاجی محمد آن که ز نیکان بود

از خاندان پاک تولائی

در مهد زهد پرور کاشان بود

فرزند دین و دانش و استغنا

در تقوی و فضیلت و ایمان بود

در شهر شهره نزد همه مردم

در زهد همچو بوذر و سلمان بود

در فضل همچو عاصم و نافع بود

مفهوم واقعی مسلمان بود

مصدق راستین مسلمانی

آثار سجده های فراوان بود

در جبهه اش نشان ز تهجد داشت

او پیرو شریعت یزدان بود

نسبت به اهل بیت تولاً داشت

در عمر خویش تابه تنش جان بود

میزد دم از ولای علی دائم

رومجلس قرائه به سامان بود

زومحفل ادب همه رونق داشت

در چارشنبه پنجم شعبان بود

سال هزار و چهارصد هجری

او عند لیب روضه‌ی رضوان بود

جانش به سوی روضه‌ی رضوان شد

بمناسبت درگذشت مرحوم مفعور حاج آقا محمد تولایی (ره)

از استاد خباز کاشانی

تولائی بخوان حق شد از حسن عمل مهمان	به سال دوم نهضت به عشر اول شعبان
تولائی به قرآن عشق می ورزید و احکامش	از آن در وقت رحلت داد برسیمای قرآن جان
به داعی خدایش گفت لیبک و اجابت کرد	به سوی روضه‌ای آباد شد زین عالم ویران
به قرآن آشنایی داد در عمرش هزاران را	که می‌بخشید از آن تعلیم بر اجسام بیجان، جان
حدیث اِقرأء و اِرفَع ^۱ بود تعویذ بازویش	قدم بر عرش رحمان مینهد با صورت رحمان
اجل برد از میان جمع حاج آقا محمد را	به سوی غرفه‌ی قرآن قدم بنهاد قرآن خوان
تولّایش به خالق بود حاج آقا تولائی	به بزم قرب جانان شد روان زین عالم امکان
معلم بود در تعلیم قرآن هر مسلمان را	که قُراءِ سبعة در بلاغت می شدی هم شان
فغان بلبلان گلشن قرآن بگوش آید	خزان شد گلبن ارزنده‌ای از گلشن کاشان
پی تاریخ فوتش زد رقم خباز کاشانی	که تا اخلاص خود را در حق ایشان کند عنوان
یکی بر جمع واردگشت و روشن شد حساب ما	بگفتا سال فوتش را ((جهان و حافظ و قرآن))

هـ ق 1400 = 1399+1

1 اشاره به حدیث معروف نبوی دارد که میفرماید ((یقال لصاحب القرآن اقرا و ارفع)) در روز قیامت به دوست و همدم قرآن

برای مرحوم حاج آقا محمد تولایی (ره)

هله ¹ ای مجتمع خوبی و دانائی	پارسا مرد خرد پیشه، تولائی
در وجود تو شد از فضل خدا موجود	پارسائی و خردمندی و دانایی
خلق را ازدم جان بخش تو روشن شد	معنی معجز انفاس مسیحائی
یافت قانون دگر، زانکه دگرسان کرد	طوطی ناطقه ات رسم شکرخائی
عجبی نیست اگر چشمه حیوان را	شعر عذب ² تو دهد درس گوارائی
حرز ² جان گشت مرا، ای بقدایت جان	درس قرآن تو از دوره ی برنائی ³
چون توئی اشرف قراء زمان، زبید	به تو الحق لقب اشرف قرائی ⁴
دیرگاهی است که دارد زبن دندان	سر سودای تو را، این سر سودائی
تا به فضل تو کند مکرمت اندوزی	تا به یمن تو کند مرتبت افزائی
عزلت از خلق گزیدی و روا باشد	گنج آن به که کشد رخت به تنهائی
به تولای تو می بالم و خود دانی	که مرا این سره ارثی بود آبائی
هدیه آورده امت شعر و برم ناچار	شرمساری ز تو زین مایه‌ی رسوائی
قطره گر عرض هنر کرد، دهد باری	عرض بر باد بود، پهنه چو دریایی
عجز دارم ز ثنای تو که نتواند	مدح استاد ادب، طفل الفبائی

¹ آگاه باش

⁴ شریف ترین قاریان و خواننده قرآن

² تعویذ و جای استوار ³ جوانی

¹ پاکیزه - گوارا

قصیده ذیل اثر شاعر و مداح اهل بیت استاد حاج غلاممسین امتشاه برای مرموه حاج آقا محمد تولایی(ره)

شهد دانائی

که کند کس درو تن آسائی	نیست این دهر را دل آرائی
نشود دل از او مصفّایی	چون بهارش بود خزان از پی
دیده کم دیده بخت خضرائی	زیر این آسمان آبی رنگ
گر تو را هست چشم بینایی	شادی او مبدل است به غم
آنکه کرده درو صف آرائی	نرسانده به انتها صف را
از ابر قدرتان والائی	تخت واژگون و خانه ویران
نه زدلداگان رویایی	نه ز صاحب‌دلان بماند اثر
با همه قدرت و توانائی	شربت مرگ جمله نوشیدند
ضعف و سستی و بجای برنائی	چه بسا مانده بر قویدستان
چاره نبود به جز شکیبایی	در بر رنج محنت و غم او
مه جبینان به حال تنهایی	در دل خاک خفته اند بسی
که بود شهرتش (تولائی)	زنده نام آنکس است در عالم
ناظم نظم شعر مولائی	اوستاد مسلم قرآن
آن ادیب اریب اسمائی	نام نیکش(محمد) است که گشت
با دلی پاک و چهر سیمائی	بهره ها برده بود از قرآن

وزخط و خال و قد رعنائی	شعر او بود خالی از می و نی
بادگر دوستان به شیوایی	انجمن را موسسی لایق
در جهان هست شهد دانایی	آنچه تلخی غم برد از دل
در بهشت برین به علیایی	هرکه چون او برفت شد جایش
(احتشاما) بده تسلائی	در غم مرگ او به اهل ادب
دیده بست از جهان تولائی	گو به مهر علی و آل علی